

نقد و بررسی ترجمه‌های سورۀ القارعه بر مبنای بافت زبانی آن (موردپژوهانه ترجمه‌های فولادوند و مکارم شیرازی)

۱- عادل آزاددل*، ۲- جواد گرجامی**، ۳- معصومه بهره‌ور***

۱- استادیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه محقق اردبیلی، اردبیل، ایران

۲- استادیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه محقق اردبیلی، اردبیل، ایران

۳- کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عربی دانشگاه محقق اردبیلی، اردبیل، ایران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۰/۲۳؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۴/۱۰)

چکیده

بافت زبانی مجموعه‌ای از عناصر درون‌متنی است که در ارتباط با یکدیگر زمینه دلالت‌مندی متن را فراهم می‌کنند و در نتیجه، به انتقال صحیح مفهوم کلام و دریافت گفتمان کلی متن می‌انجامد. بافت زبانی، مفهوم کلی است که چهار لایه لغوی، دستوری (صرفی- نحوی)، بلاغی و آوایی را شامل می‌شود. توجه به بافت زبانی حاکم بر آیات قرآن کریم به فهم پیام مقصود از آن‌ها کمک می‌کند. سورۀ «القارعه» از جمله سوره‌هایی است که به دلیل بافت زبانی ویژه‌ای که دارد، مدلول‌های خاصی را از حادثۀ عظیم قیامت بیان می‌کند. ترجمه‌های مختلفی که از این سوره انجام شده‌است، در اغلب موارد به بافت زبانی آن به عنوان عنصر دلالت‌مند در انتقال معنای آیات آن دقت کافی را نداشته‌اند. پژوهش حاضر با اتخاذ رویکرد تحلیلی و مقایسه‌ی دو نمونه از ترجمه‌های قرآن کریم (فولادوند و مکارم شیرازی) از سورۀ القارعه را بر اساس اصل هم‌ارزی بافت زبانی در متن مبدأ و مقصد بررسی می‌کند و در پایان، ترجمه پیشنهادی ناظر بر بافت زبانی بر پایه سه عنصر لغوی، صرفی- نحوی و بلاغی ارائه می‌دهد. در نهایت، نتایج پژوهش نشانگر آن است که به‌رغم اینکه برخی از مؤلفه‌های بافت زبانی در بازگردانی تعدادی از آیات مورد توجه قرار گرفته، ولی در مجموع، انتقال دلالت‌های ضمنی برخاسته از بافت زبانی کل سوره در ترجمه بسیاری از آیات مغفول مانده‌است.

واژگان کلیدی: معاشناسی، بافت زبانی، ترجمه هم‌ارز، القارعه.

* E-mail: azaddel@uma.ac.ir (نویسنده مسئول)

** E-mail: javad.garjami@gmail.com

*** E-mail: masumeh.bahrevar@gmail.com

مقدمه

اعجاز زبانی قرآن کریم و مهم‌ترین مؤلفه‌های آن در راستای دریافت مدلول آیات، یکی از مهم‌ترین موضوعاتی است که نظر به ویژگی خاص و قدسی بودن متن قرآنی، از زمان نزول تا امروز محل بحث اندیشمندان زبان‌شناس عرب و غیرعرب بوده‌است تا معنایی قریب به مقصود و دور از هر گونه ابهام و خطا از کلام وحی ارائه دهند. از جمله علوم نوینی که می‌تواند در این مسیر راهگشا باشد و ذهن مخاطب را به مفهومی متناسب با نظام معنایی حاکم بر آیات رهنمون سازد، علم معناشناسی است. این علم در دو شاخه معناشناسی نظری (Theoretical Semantics) و کاربردشناسی (Pragmatics) به مطالعه علمی زبان می‌پردازد (ر.ک؛ قائمی‌نیا، ۱۳۸۸: ۱۷۴). شاخه اول از معنای واژه‌ها و جملات در درون نظام زبان بحث می‌کند و خود زبان محوریت بحث در این شاخه را تشکیل می‌دهد و معناشناس به شیوه نظری و با رهیافت بازنمودی به دنبال چگونگی عملکرد ذهن انسان در درک معنا از طریق زبان است. شاخه دوم نیز از معنای واژه‌ها و جملات با توجه به بافت درون‌زبانی (Co-Text) و بافت برون‌زبانی (Context) که جمله در آن بیان شده‌است و با توجه به قصد گوینده بحث می‌کند (ر.ک؛ شریعتی و سعیدی روشن، ۱۳۹۳: ۶). بر این اساس، توجه به بافت زبانی آیات که پیشینیان از آن به عنوان «سیاق» و «نظم» یاد کرده‌اند، در چهار لایه واژگانی، دستوری، بلاغی و آوایی و در تداخل با یکدیگر به کشف روابط معنایی حاکم بر واژگان و جملات و در نتیجه، به کشف مدلول حاصل از گفتمان کلی متن می‌انجامد که این امر نقش مهم و کلیدی را در ترجمه آیات ایفا کرده، جایگزینی عناصر زبانی متن مبدأ را در متن مقصد برای ایجاد هم‌پایگی میان دو متن فراهم می‌کند.

با توجه به مباحث یادشده، مقاله حاضر در صدد است تا با تحلیل بافت زبانی آیات سوره القارعه در سه سطح واژگانی، دستوری (صرفی- نحوی) و بلاغی و به دنبال آن، نقد ترجمه‌های محمد مهدی فولادوند و ناصر مکارم شیرازی به تبیین هم‌ارزی بافت متن اصلی و متن هدف بپردازد و به سؤالات زیر پاسخ دهد:

- مهم‌ترین چالش‌های پیش روی مترجمان در تحلیل بافت زبانی آیات سوره‌ القارعه چیست؟

- در ترجمه‌های مورد بررسی، کدام یک از لایه‌های بافت زبانی بیشتر در کانون توجه مترجمان بوده است و کدام یک از دید آن‌ها مغفول مانده است؟

- در مجموع، عملکرد هر یک از مترجمان در انعکاس بافت زبانی سوره‌ القارعه در ترجمه چگونه است؟

شایان ذکر اینکه از آنجا که جزء سی‌ام قرآن کریم، به‌رغم کوتاهی سوره‌ها و آیات خود معانی ژرف و عمیقی دارد و در این میان، بافتار زبانی سوره‌ القارعه در برجسته کردن گفتمان برآمده از آن نقش بسزایی را ایفا می‌کند و چه بسا نادیده گرفتن این ساختار به انتقال دقیق پیام و گفتمان کلی سوره نینجامد. از این‌رو، به موازات اهمیت بافت زبانی در انتقال گفتمان، انعکاس این مقوله در ترجمه‌سوره مذکور ضروری می‌نماید. از آنجا که معیار ترجمه‌آمین صرفاً محدود بودن در چارچوب لغوی متن و انعکاس معنای قاموسی آن نیست، مبنای انتخاب، نقد و داوری نگارندگان مقاله در ترجمه‌های انتخابی، ارائه ترجمه بافت‌محور در راستای تبیین هرچه بیشتر ظرفیت زبانی نمونه‌های یادشده برای رسیدن به ترجمه‌ای دقیق و هم‌ارز با متن اصلی است که البته نگاه دقیق به متن سوره و ترجمه‌های منتخب نشان می‌دهد که در برخی موارد، نادیده گرفتن مؤلفه‌های بافت زبانی از سوی مترجمان باعث شده که در ارائه ترجمه‌ای کاملاً هم‌سو با متن آیات- آن گونه که باید - موفق عمل نکنند. با چنین تصویری، هدف از گزینش ترجمه‌های مذکور را می‌توان تبیین کرد؛ چراکه شرط اساسی یک ترجمه دقیق و وفادار به متن در وهله اول، بازتاب عناصر متن از جمله بافت زبانی متن اصلی، به‌ویژه در متون ایدئولوژیکی چون متون مقدس است و با توجه به اینکه معیار بافت زبانی و مؤلفه‌های ساختاری آن صرفاً سطح واژگانی و جملگانی متن نبوده، بلکه متغیرهای مختلف صرفی، نحوی، واژگانی و بلاغی، آن هم به صورت متداخل و در تعامل با هم تعیین‌کننده می‌باشد. از این‌رو، کاملاً بدیهی است که نویسندگان مقاله قصد دارند با نقد و داوری ترجمه‌های مکارم شیرازی و فولادوند، موارد

ضعف و قوت آنان را برای رسیدن به یک الگوی کامل از ترجمه امین و دقیق ناظر بر ظرفیت زبانی متن قرآنی مشخص کنند و سرانجام، بر این اساس ترجمه پیشنهادی خود را ارائه دهند.

پیشینه پژوهش

بررسی متون از منظر علم معناشناسی و مؤلفه‌های آن به منظور تبیین جایگاه این علم در دریافت مدلول کلام و نیز بررسی و تحلیل سوره القارعه، از سوی برخی پژوهشگران مطالعه شده‌است که در ادامه، به تعدادی از آن‌ها اشاره می‌شود.

- محمدرضا ستوده و زهرا قاسم‌نژاد در مقاله‌ای با عنوان «تأثیر بافت کلام بر ترجمه قرآن کریم» با ذکر نمونه‌هایی از آیات قرآن کریم به بررسی کارکرد سیاق در شرح واژه، توسعه و تحدید معنا، تشخیص اعراب آیات قرآن، تصحیح سبب نزول و اختیار یک وجه از قرائت پرداخته، به این نتیجه رسیده‌اند که مترجمان قرآن کریم در مواردی همچون تعیین معنای کلمه و عبارت، تعیین مرجع ضمیر به سیاق توجه دارند، ولی در تعیین وجه اعرابی متناسب با بافت کلام و قرائت هماهنگ به بافت و سیاق توجهی ندارند. این پژوهش در سال ۱۳۹۱ و در شماره ۱۱ پژوهشنامه قرآن و حدیث انتشار یافته‌است.

- در شماره ۲۶ فصلنامه مطالعات قرآنی، مقاله‌ای با عنوان «بافت موقعیت و نقش آن در ترجمه قرآن کریم» به قلم علی مطوری و هدیه مسعودی صدر چاپ شده‌است. در این مقاله، نویسندگان به تأثیر آگاهی از فرهنگ و فضای نزول (حوادث، وقایع و نیازمندی‌های گوناگون) آیات بر ترجمه قرآن کریم اشاره کرده‌اند و توجه نکردن به بافت موقعیت یا شرایط و احوالی را که سبب نزول آیات گشته‌اند، موجب کژفهمی در مدلول مورد نظر آیات دانسته‌اند و شناخت محیط و فرهنگ نزول قرآن پیرامون واژه‌هایی چون «الإبل»، «المؤدّة» و... را به عنوان یکی از مقدمات فهم قرآن برشمرده‌اند.

- مقاله‌ای با عنوان «بررسی بافت متن از دیدگاه برجسته‌ترین زبان‌شناسان قدیم مسلمان

بر اساس الگوی حازم قرطاجنی» نوشتهٔ حمیدرضا میرحاجی و یوسف نظری در شمارهٔ ۲ فصلنامهٔ *جستارهای زبانی* انتشار یافته است و به این نکته اشاره دارد که زبان‌شناسان قدیم مسلمان به هر دو نوع بافت (زبانی و غیرزبانی) توجه داشته‌اند، ولی رویکردشان در این زمینه همواره ثابت نبوده است. بنابراین، در تحلیل مقولهٔ بافت باید به میراث زبان‌شناسی قدیم به عنوان یک کلیت واحد نگریست. نویسندگان مقاله در پایان به این نتیجه رسیده‌اند که مؤلفه‌های بافت نزد قرطاجنی عبارتند از: مؤلفه‌های زبانی (سطوح زبانی و بافت متنی) و مؤلفه‌های غیرزبانی (فرستنده، گیرنده، حضار و وضعیت آنان، زمان و مکان القای پیام، شیوهٔ انتقال و هدف).

- محمدحسن معصومی و فاطمه شریفی تشیزی در پژوهشی با عنوان «تحلیل عناصر زیباشناسی و معناشناسی در سورهٔ القارعه بر اساس روش ساختارگرایی» که در نشریهٔ *زیباشناسی ادبی* دانشگاه آزاد اسلامی واحد اراک (۱۳۹۶) چاپ شده است، با تحلیل عناصر معنایی، تصویری، موسیقایی و ساختاری سورهٔ القارعه به برجستگی‌های ادبی، پیام‌های معنوی سورهٔ القارعه اشاره کرده‌اند و به این نتیجه رسیده‌اند که شکل و محتوا در سوره از یکدیگر جداناپذیرند و هر دو در یک پیکر قرار می‌گیرند. بنابراین، برای تبیین محور فکری سوره و پیام‌های آن باید ویژگی‌های هنری - ادبی را در کنار ویژگی‌های فکری - موضوعی بررسی کرد.

- مقاله‌ای با عنوان «تحلیل فرایندهای گفتمانی در سورهٔ القارعه با تکیه بر نشانه‌شناسی تنشی» نوشته احمد پاکتچی، حمیدرضا شعیری و هادی رهنما در چهارمین شمارهٔ دوماهنامهٔ *جستارهای زبانی* (۱۳۹۴) انتشار یافته است. این پژوهش به تحلیل گفتمان سورهٔ القارعه، هم از منظر زایشی که ناظر به مطالعهٔ «فرایند» تولید «یک کل معنادار» است و هم از منظر «تأویلی» که ناظر به تحلیل «ساختار» شکل‌یافتهٔ آن کل معنادار است، پرداخته است و سرانجام، به این نتیجه رسیده که فرایندهای گفتمانی سورهٔ القارعه در کلیت خود مطابق ساختار تنشی نزولی و در جهت گسست گفتمانی پیش رفته است. اما گفتمان آیهٔ ۱۰ با ساختار تنشی صعودی و پیوست به فضای گفته‌پردازی، همچون رویدادی خلاف انتظار در فرایند نزولی - گسستی گفتمان سوره است.

اما رویکرد مقاله حاضر، با توجه به اینکه تنها به بررسی بافت زبانی آیات سورة القارعه معطوف نبوده، بلکه علاوه بر آن به نقد هم‌ارزی و انعکاس عناصر زبانی زبان مبدأ در زبان مقصد در ترجمه‌های انتخابی می‌پردازد، وجه تمایز آن با پژوهش‌های مذکور و دیگر پژوهش‌های مرتبط است.

۱. مبانی نظری پژوهش

۱-۱. تعریف بافت

یکی از مباحثی که امروزه در نقد و بررسی متن، به‌ویژه از دیدگاه زبان‌شناسان ساختگرا اهمیت ویژه‌ای دارد، مقوله «بافت» (Context) یا «سیاق کلام» است. همنشینی عناصر مختلف زبانی و روابط میان آن‌ها بستری را برای دلالت‌مندی متن فراهم می‌کند که این بستر همان بافت کلام است؛ به عبارت دیگر، بافت متن فضایی را ایجاد می‌کند که به موجب آن همه مؤلفه‌های سازنده متن همسو با یکدیگر برای انتقال پیام متن حرکت کنند. در همین زمینه، کوروش صفوی در کتاب فرهنگ توصیفی معناشناسی می‌گوید: «این فضا می‌تواند محیط بیرون از زبان (بافت بیرون‌زبانی) و یا داخل زبان (بافت درون‌زبانی) باشد» (صفوی، ۱۳۸۴: ۵۸). شایان ذکر است که مقوله بافت در کلام، نه تنها از منظر زبان‌شناسی نوین، بلکه از دیدگاه علمای بلاغت نیز مورد توجه قرار گرفته است. آنان در مباحث خود با اصطلاحاتی چون «سیاق» و «اقتضای حال مخاطب»، به طور ضمنی به مسئله بافت اشاره داشته‌اند. دقت در تعاریف هر یک از اصطلاحات یادشده نشان می‌دهد که هر یک از آن‌ها صرفاً به یک جنبه از ابعاد بافت، به مفهوم امروزی آن می‌پردازد. با این توضیح که عده‌ای سیاق را نوعی ویژگی لفظ، عبارت و یا یک سخن می‌دانند که «در اثر همراه بودن با کلمات و عبارت دیگر شکل می‌گیرد» (ابن جنی، ۱۹۵۲م، ج ۱: ۲۲۱). این تعریف ناظر بر سیاق لغوی کلام است و ابعاد دیگر آن را نادیده گرفته است. از سوی دیگر، اصطلاح «اقتضای حال مخاطب» به معنای مطابقت کلام با موقعیت بیرونی مخاطب است که این امر نیز تنها به نوع دیگری از بافت به نام «بافت موقعیتی کلام» اشاره دارد. قرینه نیز به عنوان

نشانه‌ای که مخاطب را در فهم معنای مقصود کمک کرده‌است و مانع دریافت معنای غیرمقصود می‌شود، از پرکاربردترین مصطلحات در دو علم نحو و بلاغت است که می‌توان آن را نزدیکترین معادل به مفهوم بافت دانست؛ زیرا قرینه، اعم از لفظی و معنوی، به نوعی همان کارکرد بافت زبانی و غیرزبانی را بر عهده دارد. به طور کلی، بافت به چهار نوع زبانی (Linguistic Context)، عاطفی (Emotional Context)، موقعیتی (Situation Context)، و فرهنگی (Cultural Context) تقسیم می‌شود (ر.ک؛ مزبان، ۲۰۰۴: ۷۰). نظر به اینکه پژوهش حاضر تنها به تأثیر و نقش بافت زبانی در ترجمه‌سوره‌الفارعه می‌پردازد، در ادامه به تعریف بافت زبانی و مؤلفه‌های ساختاری آن اشاره می‌شود.

۲-۱. بافت زبانی و مؤلفه‌های ساختاری آن

پیش‌تر گفته شد بافت عبارت از «فضایی است که جمله‌ها در آن تولید می‌شوند» (صفوی، ۱۳۸۴: ۱۹). در شکل‌گیری بافت، عناصر مختلف درون‌متنی و بیرون‌متنی نقش دارند. در این میان، عناصر درون‌متنی را که از آن به عنوان بافت زبانی یا بافت لفظی (ر.ک؛ کنوش، ۲۰۰۷: ۵۳) یاد می‌شود، باید جزء بلافصل متن دانست. به طور کلی، بافت زبانی به مجموعه‌ای از عناصر پیشین و پسین زبانی پیرامون واژه‌های یک متن که در تعیین دلالت آن و در مجموع، رسیدن به کلیت معنادار نقش ایفا می‌کنند، اطلاق می‌گردد (ر.ک؛ اولمان، ۱۹۸۸م: ۵۴ و البرکاو، ۱۹۹۱م: ۴۹-۵۰). در این تعریف، با سه نکته کلیدی «عناصر زبانی»، «ارتباط این عناصر با یکدیگر» و «تولید معنایی خاص» روبه‌رو هستیم که تبیین آن‌ها می‌تواند به خوانش صحیح از مفهوم بافت زبانی و کارکرد آن در فهم متن بینجامد.

مقوله‌عناصر زبانی ناظر بر همه مؤلفه‌های واژگانی، صرفی-نحوی و آوایی (ر.ک؛ البرکاو، ۱۹۹۱م: ۵۰) و ادبی (بلاغی) (ر.ک؛ خلف، ۲۰۰۶م: ۷۶) متن است که در مجموع، فضای زبانی آن (متن) را تشکیل می‌دهند، مؤلفه‌های واژگانی به کشف معنای حاصل از قرار گرفتن واژگان در محور افقی و هم‌نشینی می‌پردازند. مؤلفه‌های صرفی

واژگان را از نظر نقش ساختار آنان در تولید معنای واژه بررسی می‌کند. مؤلفه‌های نحوی معنای حاصل از قرار گرفتن واژه در جمله را مدنظر قرار می‌دهد. مؤلفه‌های آوایی معنایی حاصل از صوت در سیاق مکتوب یا منطوق را بررسی می‌کند (ر.ک؛ البرکاو، ۱۹۹۱م: ۱۷۴). مؤلفه‌های بلاغی نیز معنایی برآمده از کاربست صناعات بلاغی همچون تشبیه، استعاره، مجاز مرسل، کنایه و... را مطالعه می‌کنند.

اما مقوله ارتباط این عناصر به منزله پیوندهای معنایی است که میان کلمات، عبارات‌ها، جملات، بندها و به طور کلی، کلیت متن برقرار است. دامنه این ارتباط مباحثی چون ترتیب عناصر زبانی، روابط با عناصر پیشین و پسین و نوع رابطه واژگانی مبتنی بر همنشینی و جانیشینی را در بر می‌گیرد. منظور از تولید معنای خاص در بافت زبانی، آن معنایی است که کلمه با توجه به موقعیتی که در آن قرار گرفته، به دست می‌آورد (ر.ک؛ صالح الضامن، ۱۳۶۰: ۷۶ و حجازی، بی‌تا: ۱۶۱). این معنا متفاوت از معنای معجمی (واژه‌نامه‌ای) است که واژه در دلالت اولیه خود دارد. در مجموع، باید گفت هر متنی اساساً جدا از بافت خود نیست و واحدهای معنادار آن زمانی دلالتمند است و پیام مقصود را افاده می‌کند که خارج از ساختمان بافت زبانی نباشد. این بدین معناست که فرایند تولید معنای متن فرایندی نسبی، چندوجهی و وابسته به متغیرهای مختلف زبانی است که به همراه عناصر بافت بیرونی متن برای انتقال دلالت مورد نظر نقش ایفا می‌کنند.

۱-۳. بافت زبانی و نقش آن در ترجمه

یکی از نظریات عمده در حوزه ترجمه، اصل برابری و تعادل ترجمه‌ای میان زبان مبدأ و مقصد است. در این راستا، کتفورد به عنوان یکی از نظریه پردازان حوزه ترجمه می‌گوید: «در ترجمه کامل، متون یا عناصر زبان مبدأ و مقصد زمانی معادل ترجمه‌ای یکدیگر به شمار می‌روند که در موقعیت معین قابل تعویض هستند» (کتفورد، ۱۳۷۰: ۸۶). لطفی‌پور ساعدی نیز در کتاب *درآمدی بر اصول و روش ترجمه*، ترجمه را فرایندی معرفی می‌کند که به موجب آن، عناصر متنی زبان مبدأ به وسیله عناصر متنی زبان مقصد جایگزین

می‌شوند و در این راستا می‌گویند مترجم باید تلاش کند تا در این جایگزینی، شرایطی را فراهم کند که در آن نویسنده اصلی و خواننده متن ترجمه شده با هم به تعامل و تأثیر متقابل بپردازند (ر.ک؛ لطفی‌پور ساعدی، ۱۳۷۱: ۷۰). از این تعریف‌ها به خوبی برمی‌آید که جایگزینی و برابریابی مناسب عناصر متنی در ترجمه، یکی از اولویت‌های مهم مترجم به شمار می‌رود. البته مقصود از جایگزینی مناسب عناصر متنی صرفاً انتقال معنا و مفهوم اولیه (قاموسی) این عناصر در زبان مقصد نمی‌باشد، بلکه هر یک از این عناصر متنی در سایه قرار گرفتن در بافت زبانی ویژه و تعامل با سایر عناصر متنی معنا و مفهوم متغیر و تازه‌ای متناسب با بافت کلی متن پیدا می‌کنند. بنابراین، منظور از جایگزینی و برابریابی مناسب عناصر متنی در ترجمه، یافتن معادل مناسب واژگانی با در نظر گرفتن بافت زبانی حاکم بر آن است. بر این اساس، می‌توان گفت میان ترجمه و بافت زبانی متن رابطه مستقیمی برقرار است که به موجب آن، ترجمه متن بدون در نظر گرفتن بافت زبانی میسر نمی‌باشد. بی‌شک بافت زبانی و مؤلفه‌های مختلف آن که نمود عینی تری نسبت به بافت غیرزبانی دارد، نخستین بخشی است که توجه مترجم را به خود جلب می‌کند. از این رو، مترجم باید واحدهای مختلف زبانی را که مشتمل بر واحد واژگانی، واحد صرفی- نحوی، واحد بلاغی (ادبی) و واحد آوایی است، در کنار دیگر مؤلفه‌ها و در تداخل با یکدیگر در نظر گیرد تا سرانجام، ترجمه موفق داشته باشد. در ادامه، به تبیین هر یک از واحدهای یادشده و نقش آن در ترجمه می‌پردازیم.

۴-۱. واحد واژگانی

الفاظ در کاربرد اولیه خود معنای معجمی یا قاموسی دارند که در معناشناسی به آن «معنای ارجاعی» اطلاق می‌شود و بر مفهوم و معنایی عام و کلی دلالت می‌کنند (Nida, 1982: 130). پیداست که اگر مترجمی با اعتماد بر ذهن خود و یا صرفاً با مراجعه به فرهنگ‌های لغت مبادرت به ترجمه نماید، بازگردانی وی فاقد دقت لازم در انتقال مفهوم متن مبدأ خواهد بود. اما اگر واژگان را در چارچوب واحد کلی جمله یا متن معادل‌یابی

کند و یا به عبارتی دیگر، واژگان را در بافت زبانی متنی که در آن واقع شده‌اند، ترجمه کند، برابریابی مناسبی از واژگان انجام داده‌است و در نتیجه، متن ترجمه‌شده مقصود نویسنده را به مخاطب انتقال می‌دهد. همچنین، بر این اساس، مترجم خواهد توانست با تکیه بر توانش واژگانی برخاسته از بافت متن مسائلی چون ابهام، چندمعنایی و... را در رسیدن به معنای دقیق برطرف کند.

۵-۱. واحد صرفی- نحوی

علم صرف و ویژگی ساختاری واژگان و تغییرات مربوط به آن را بررسی می‌کند. این تغییرات یا به منظور تحول معنا و یا در راستای سهولت تلفظ انجام می‌گیرد (ر.ک؛ بدیع یعقوب، ۱۳۸۵: ۴۱۷). با دقت در این تعریف می‌توان گفت دگردیسی‌هایی که در ساختمان واژگان حاصل می‌شود، تغییراتی را به دنبال خود در معانی آن‌ها ایجاد می‌کند. با توجه به این امر، مترجم باید تغییرات معنایی را همسو با تغییرات شکل گرفته در ساختمان کلمات در ترجمه خود اعمال کند. البته مترجم در فرایند بازگردانی نباید تنها ساختار صرفی واژه را در نظر داشته باشد، بلکه باید واژه را در شبکه درهم‌تنیده جمله و متن (بافت نحوی) معادل‌یابی کند. مقصود از بافت نحوی عبارت است از واحدهای مستقل نحوی که با ترکیب و پیوست با یکدیگر، دلالت نحوی- معنایی جدیدی را در متن افاده می‌کند (ر.ک؛ البرکاوی، ۱۹۹۱م: ۱۹۵). بنابراین، مقصود از جایگاه سطح نحوی به عنوان جزئی از بافت زبانی در فرایند ترجمه آن است که مترجم علاوه بر در نظر داشتن دیگر عناصر بافت زبانی، با «تحلیل جملات و سازه‌های آن در زبان مبدأ، به تولید جملات درست در زبان مقصد» (طهماسبی و دیگران، ۱۳۹۲: ۱۶۶) پردازد تا بازگردانی وی دقیق باشد و معنای سالم و قابل فهمی را به مخاطب انتقال دهد.

۶-۱. واحد بلاغی

عناصر ادبی و بلاغی نیز در نظام معنایی جمله نقش دارند و همسو با دیگر مؤلفه‌های زبانی منجر به تولید معنا می‌گردند. باید گفت که «تمهیدات بلاغی تنها نقش تزئینی

ندارند، بلکه اساساً معنای جدید خلق می‌کنند و در گسترش و تقویت مفهوم نقش اصلی بر عهده دارند» (فتوحی، ۱۳۸۷: ۱۱۲). بنابراین، صناعات مختلف بلاغی در درونۀ کلام و بر اساس قرینه‌های موجود در محور همنشینی، معنا و دلالت جدیدی را بدان می‌بخشند. این بدان معناست که انواع ابزارهای بلاغی از جمله عوامل تغییر و تبدیل معنا به شمار می‌آیند و در بافت و سیاقی که در آن قرار می‌گیرد، دلالتی متناسب با آن بافت را افاده خواهند کرد. مفسران قرآن نیز در آثار خود به این مؤلفه توجه ویژه‌ای داشته‌اند و از نقش آن به عنوان یکی از لایه‌های زبانی دالّ بر پیام آیات غافل نبوده‌اند (ر.ک؛ جلیلی، ۱۳۷۲: ۷۴). بنابراین، توجه به این ساختار زبانی در ترجمهٔ متنی چون قرآن کریم که کاربست اعجاز‌آمیز صناعات ادبی-بلاغی یکی از شیوه‌های القای معنا و پیام آیات به مخاطب می‌باشد، ضروری می‌نماید.

۷-۱. واحد آوایی

ساختار آوایی هر متنی از مجموع صفات حروف و نوع حرکات، نحوهٔ گزینش و همنشینی واژگان، بلندی و کوتاهی جملات و مقاطع آن‌ها حاصل می‌شود (ر.ک؛ العیاشی، ۱۹۷۶م: ۴۳). ساختار آوایی کلام نه تنها موجب موسیقایی شدن آن می‌گردد، بلکه در یک متن ادبی در افادهٔ معنا نیز بسیار تأثیرگذار است؛ زیرا «واحد آوایی به واسطهٔ رابطهٔ پیوستگی با سایر عناصر بافت زبانی می‌تواند القاء‌کنندهٔ معنا باشد» (البرکاو، ۱۹۹۱م: ۱۱۶). البته باید گفت هر زبانی ویژگی‌های آوایی خاص خود را دارد که آن را از دیگر زبان‌ها متمایز می‌سازد؛ ویژگی‌هایی که تقریباً نمی‌توان برابریابی مناسبی برای آن‌ها در دیگر زبان‌ها انجام داد. بنابراین، مؤلفه‌های آوایی چون همگونی آوایی، موسیقی کلمات، سجع و... را می‌توان جزء عناصری زبانی دانست که بازتاب آن در ترجمه بسیار مشکل و یا حتی غیرممکن است. این مسئله در ترجمهٔ نصّ قرآن با توجه به بافت آوایی ویژهٔ آن، عینی‌تر و ملموس‌تر است. در این راستا، مهرزاد منصوری در مقاله‌ای با عنوان «بررسی ترجمه‌های قرآن کریم به لحاظ آرایش واژگانی» به نقل از ابوالفضل حرّی می‌نویسد:

«برخی از ویژگی‌های زبانی قرآن نظیر توازن آوایی، ترجمه آن را بسیار مشکل کرده است» (منصوری، ۱۳۸۹: ۲۴). با عنایت به این مهم، در مقاله حاضر بررسی انعکاس بافت آوایی سوره «القارعه» در ترجمه‌های انتخابی، فاقد موضوعیت است و تحلیل ترجمه‌های مورد نظر صرفاً مبتنی بر سه سطح واژگانی، دستوری و بلاغی است.

۲. بررسی بازتاب بافت زبانی سوره القارعه در ترجمه‌های فولادوند و مکارم

شیرازی

□ ﴿القَارِعَةُ﴾ (القارعة/۱).

○ فولادوند: «کوبنده».

○ مکارم شیرازی: «آن حادثه کوبنده».

اولین آیه سوره که برگرفته از نام سوره است، بافتی تک‌واژگانی دارد. ذکر واژه «القارعة» در نخستین آیه با ویژگی‌های صرفی، نحوی، واژگانی و بلاغی درخور توجهی همراه است. در بافت صرفی آیه، مقرون شدن «قارعة» به «أل» تعریف مدلول معینی را به مخاطب انتقال می‌دهد. به عقیده بسیاری از مفسران، این مدلول برخاسته از موصوف محذوف «الحادثة» و «الكائنة» (ابن عاشور، ۱۹۸۴م: ۵۱۰) و یا «الساعة» (الطبری، ۱۹۹۴م: ۵۵۹) می‌باشد. بنابراین، منظور از «القارعة» در این آیه، آن کنش و فعل و انفعالاتی است که در سوره‌های متعدد از آن سخن به میان آمده است و در زمان معین (قیامت) به وقوع خواهد پیوست. نکته دیگر در باب بافت صرفی آیه، آمدن این واژه در قالب اسم فاعل و بر وزن «فاعلة» است که حکایت از فاعلیت و عاملیت آن دارد. تا (=ة) در القارعة نیز دلالت صرفی مهمی دارد. این واحد زبانی با توجه به موصوف مؤنث محذوف (الحادثة یا الساعة)، علاوه بر اینکه می‌تواند نشانه تأنیث باشد، ممکن است بر تأکید و مبالغه نیز دلالت داشته باشد (ر.ک؛ مکارم شیرازی، ۱۳۸۷، ج ۲۷: ۲۸۵). بر این اساس و با توجه به دلالت

واژگانی این کلمه که در ادامه بیان خواهد شد، می‌توان در ترجمه آن، معنای تأکید و مبالغه را انعکاس داد. نکته شایسته ذکر در باب بافت نحوی آیه، این است که آمدن «الفارعة» به صورت منفرد و بدون همنشین‌های نحوی، همچون خبر، صفت و... به منظور القای نوعی طنین دهشتناک در فضای کلی سوره است (ر.ک؛ شاذلی، ۲۰۰۳م، ج ۴ ک ۳۹۶۰). از دیدگاه بلاغی نیز ذکر واژه «الفارعة»، آن هم در جایگاه مسنداً‌لیه و به عنوان نخستین واژه از سوره، به منظور هدایت مخاطب به فضای کلی گفتمان حاکم بر سوره، برجسته کردن امر هولناک قیامت و نیز قرار دادن آن در کانون توجه مخاطب و به عبارتی، تعظیم شأن قیامت نزد وی است. از سوی دیگر، انتخاب چنین الگویی می‌تواند بر ترغیب و تشویق مخاطب نسبت به آگاهی یافتن از حکم مسند، دلالت داشته باشد (ر.ک؛ ابن عاشور، ۱۹۸۴م: ۵۰۹). اما در بُعد واژگانی، «قرع» به معنای «زدن و کوبیدن» می‌باشد (ر.ک؛ ابن منظور، ۱۴۰۵ق، ج ۸: ۲۶۳). بر این اساس، «قارعة» به معنای حادثه عظیمی از حوادث روزگار است که مردم را به شدت درهم می‌کوبد (ر.ک؛ ابن فارس، ۱۹۷۹م، ج ۵: ۷۲). البته در برخی لغت‌نامه‌ها، آن را به معنای حادثه عظیمی آورده‌اند که مردم را غافلگیر می‌کند (ر.ک؛ فیروزآبادی، ۲۰۰۵م: ۷۵۰). با توجه به مطالب یادشده، ترجمه فولادوند هیچ یک از لایه‌های صرفی (به جز ساختار اسم فاعلی آن)، نحوی، واژگانی و بلاغی را رعایت نکرده است. از سوی دیگر، ترجمه مکارم هرچند تا حدودی توانسته بخشی از ظرفیت نحوی واژه را رعایت کند، ولی در انعکاس دو سطح واژگانی و بلاغی آن چنان که باید، موفق نبوده است.

○ ترجمه پیشنهادی: «حادثه به شدت کوبنده، هولناک و ناگهانی».

□ ﴿مَا الْقَارِعَةُ﴾ (الفارعة/۲).

○ فولادوند: «چیست کوبنده؟».

○ مکارم شیرازی: «و چه حادثه کوبنده‌ای!».

گسترهٔ زبانی آیه محدود به دو واژه «ما» و «القارعة» است. شناسهٔ صرفی «ما» از نوع استفهام غیرعاقل است و «القارعة» نیز با همان شناسهٔ صرفی مستعمل در آیهٔ اول به کار رفته است. در سطح نحوی، همنشینی «ما» با «القارعة» در بافتی دوجزئی مدلولی تازه و همسو با فضای کلی سوره القا می‌کند. در نگاه اول، به نظر می‌رسد استفهام آیه برای سؤال از ماهیت «القارعة» باشد که در آیهٔ اول آمده است. اما چون مدلول واژه «القارعة» - چنان که در تحلیل بافت آیهٔ اول گذشت - واضح و مشخص است. بنابراین، صرفاً سؤال از چستی آنچه که معلوم هست، بی‌فایده خواهد بود و این امر شاهدهی است بر اینکه در سطح بلاغی آیه، استفهام به کاررفته ماهیت مجازی دارد و در معنایی غیر از معنای حقیقی خود آمده است؛ به بیان دیگر، کاربرد مجازی «ما»ی استفهام در این آیه، لایهٔ معنایی جدیدی بدان بخشیده است. با توجه به گفتمان کلی سوره که بر مبنای سه عنصر متکلم آگاه (خداوند متعال)، مخاطب باورناپذیر (انسان منکر) و پیام معلوم و صریح (وقوع قیامت) شکل گرفته است و نیز قرینه‌هایی چون مکی بودن سوره، شأن نزول آن، بسامد بالای واژه «القارعة» و... این معنای جدید همان تعظیم و تهویل است که به دیگر لایه‌های معنایی سوره افزوده شده است. علامه طباطبائی در تفسیر المیزان این معنای ثانویه را «بزرگ نشان دادن امر قیامت» (الطباطبائی، ۱۹۹۷م، ج ۲۰: ۴۰۰) دانسته است و سید قطب نیز در تفسیر فی ظلال القرآن، هدف از استفهام در آیه را «القای نوعی ابهام وحشت‌زا در دل مخاطب» بیان کرده است (ر.ک؛ شاذلی، ۲۰۰۳م، ج ۴: ۳۹۶). در سطح لغوی، تکرار «القارعة» عظمت و کوبندگی قیامت را دوباره به مخاطب یادآوری کرده است و بدین ترتیب، وحشت و سرگشتگی وی را دوجندان می‌کند. با عنایت به توضیحات مذکور و دقت در ترجمه‌های فولادوند و مکارم شیرازی باید گفت که فولادوند با انتخاب برابر نهاد «چیست» برای «ما»، مفهوم چستی «القارعة» را در ترجمه انتقال داده است و به نظر می‌رسد با مقدم آوردن «چیست؟» قصد القای مدلول تهویل و تعظیم امر قیامت را داشته است که البته چنین الگویی با هنجار دستوری زبان فارسی سازگار نیست. اما مکارم شیرازی بدون توجه به جنبهٔ پرسشی آیه، تنها مدلول بلاغی آن را در ترجمه انعکاس داده است.

○ ترجمه پیشنهادی: «حادثهٔ به شدت کوبنده، هولناک و ناگهانی چیست؟».

□ ﴿وَمَا أَذْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ﴾ (القارعة / ۳).

○ فولادوند: «و تو چه می دانی که کوبنده چیست».

○ مکارم شیرازی: «و تو چه می دانی که حادثهٔ کوبنده چیست؟! (آن حادثه همان روز قیامت است!)».

آیهٔ سوم ماهیت تشدید و تأکیدی چشمگیری دارد. در سطح لغوی آیه، به رغم اینکه همهٔ ابزارهای لغوی آیهٔ دوم عیناً در این آیه تکرار شده، اما افزودن ترکیب لغوی «ما أدراک» بعد استفهامی و پرسشی آیه را مضاعف ساخته است. هر یک از ادوات استفهامی موجود در آیه به تنهایی ماهیتی ابهام آفرین دارند. توالی این دو در سطح گسترده تر منجر به تولید فضای پرسشگرانه با مدلول تهویل و تعظیم شده است. در سطح دستوری، کاربست این اسلوب پرسشی در دو عبارت «ما أدراک» و «ما القارعة» تحیر و سرگشتگی مخاطب را دوچندان کرده است. ضمن آنکه همنشینی «ما»ی استفهامیه با فعل «أدری» متصل به «کاف» خطاب به نوعی درک و شناخت مخاطب را نیز به چالش کشیده، عجز و ناتوانی وی را از درک حقیقت «القارعة» اثبات می کند و استفهام را به سوی مدلول استبعاد سوق می دهد. همسو با بافت لغوی و دستوری، در سطح بلاغی آیه نیز کاربست مجازی هر دو استفهام به گفتمان کلی سوره کمک کرده است؛ بدین ترتیب که با توجه به موقعیت فرستنده و گیرندهٔ پیام، آن لایه سطحی و اولیهٔ استفهام کنار رفته است و لایهٔ زیرین آن، یعنی مفهوم تهویل و تعظیم برجسته شده است. بر همین اساس، می توان گفت که کاربست مشابه گزاره های استفهامی در آیهٔ سوم با ابهام تشدیدشده اش که حکایت از عظمت و دهشتناکی امر مورد پرسش (قیامت) دارد، به ضرب آهنگ سوره شیئی افزایشی و تصاعدی بخشیده است و به موجب آن، اوج و فشار عاطفی مخاطب را در پی دارد.

با توجه به نکات یادشده، هر دو ترجمه با نوع انتخاب اسلوب استفهامی، معنا و مفهوم تشدید و تأکیدی آیه را به طور کامل انعکاس نداده اند. لذا به نظر می رسد برابر نهاد «از

کجا دانی» در دلالت ثانویه خود، مفهوم استبعاد از درک عظمت قیامت را بیشتر از اسلوب پرسشی «چه می‌دانی» در بر دارد. دلیل انتخاب معادل «کجا» از سوی نگارندگان، پژوهش‌هایی است که با موضوع اغراض ثانویه استفهام در زبان فارسی کار شده‌است. در پژوهش‌های مذکور، نمونه‌هایی که برای رساندن مفهوم استبعاد انتخاب گردیده، اغلب به کلمه پرسشی «کجا» استشهد شده‌است (ر.ک؛ شمیسا، ۱۳۹۱: ۱۴۳ و کزازی، ۱۳۸۷: ۲۱۴). ضمن اینکه لحن و آهنگ خواندن جمله پرسشی «از کجا دانی» در کنار عبارت خطابی «و تو ای انسان»، بیشتر بر معنای استبعاد می‌افزاید. بر این اساس، ترجمه زیر پیشنهاد می‌شود:

○ ترجمه پیشنهادی: «و تو [ای انسان]، از کجا دانی که آن حادثه کوبنده، هولناک و ناگهانی چیست؟».

□ ﴿يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْتُوثِ﴾ (القارعة / ۴).

○ فولادوند: «روزی که مردم چون پروانه‌(های) پراکنده کردند».

○ مکارم شیرازی: «روزی که مردم مانند پروانه‌های پراکنده خواهند بود».

در این آیه، اوج هیجان و اضطرابی که در آیات اول تا سوم ایجاد شده بود، کاهش می‌یابد؛ بدین ترتیب که بعد از گزاره‌های استفهامی در آیات قبل که بر تحیر و سرگستگی مخاطب افزوده‌اند، آمدن گزاره‌های خبری در سطح دستوری آیه، پاسخی است بر سؤال‌ها و ابهام‌هایی که در ذهن مخاطب شکل گرفته بود؛ به بیان دیگر، این آیه و آیه بعد با تصویرسازی آثار وقوع «حادثه کوبنده قیامت» یا همان «القارعة» در صدد پاسخگویی به سؤالات مخاطبان خود است. این مهم در بافت بلاغی آیه با کاربست عنصر بیانی تشبیه از نوع محسوس آن تحقق یافته‌است. دقت در ترجمه‌های مورد بحث نشان می‌دهد که هر دو مترجم تا حدودی هم‌سو با متن اصلی و بافت بلاغی و نحوی آن، ترجمه‌ای پذیرفتنی ارائه کرده‌اند. در این میان، توجه به نکته ظریف صرفی در واژه «الناس» می‌تواند جنبه هم‌ارزی ترجمه را تقویت کند. «ال» وارد شده بر کلمه «الناس» از نوع جنس است (ر.ک؛ ابن عاشور، ۱۹۸۴م.، ج ۱: ۲۶۲) و از این رو، بر استغراق حقیقی جنس انسان دلالت دارد و همه افراد این

جنس را شامل می‌شود (ر.ک؛ حسن، ۱۴۳۱ق: ۳۵۲-۳۵۳). بر این اساس، معادل «همه انسان‌ها» برابر نهاد مناسبی برای آن می‌باشد. نکته درخور تأمل دیگر در بافت لغوی آیه، واژه «الفراش» است که هر دو مترجم به سادگی از کنار آن گذشته‌اند. این واژه علاوه بر شناسه قاموسی و دایرةالمعارفی خود، وامدار بسیاری از دلالت‌های تاریخی، فرهنگی نیز می‌باشد که این امر نباید از دید هر مترجمی مغفول بماند. واژه در بُعد قاموسی به معنای «پروانه» است و دلالت فرهنگی خاصی در فرهنگ امثال عربی دارد. در زبان و فرهنگ عربی، واژه «الفراشة» مثلی برای نشان دادن مفهوم ضعف و ناتوانی، تحیر و سرگردانی، و حرکت ناآگاهانه و بی‌هدف است. از این رو، گفته می‌شود: «أضعف من الفراشة» و «أطيش من الفراشة» و «أجهل من الفراشة» (فخر رازی، ۱۴۰۱ق، ج ۲: ۱۴). این مفهوم از بافت تشبیهی آیه و وجه شبه منتزع از آن برداشت می‌شود. قرطبی در بیان و توضیح این تشبیه می‌نویسد: «وضعیت مردم مانند پروانه است؛ سرگردان و سردرگم، و به هر سویی حرکت می‌کنند» (قرطبی، ۱۴۲۷ق، ج ۲۲: ۴۴۴). صابونی نیز در تبیین همین مدلول می‌گوید: «پروانه هنگامی که برمی‌خیزد، به یک سو حرکت نمی‌کند، بلکه هر کدام در جهت مخالف دیگری رو می‌نهد و این بدان معنی است که آن‌ها هنگامی که برمی‌خیزند، بی‌مناک و هراسناکند» (صابونی، ۱۴۰۲ق، ج ۳: ۵۹۵-۵۹۶). در همین راستا، واژه «المبثوث» با توجه به بافت لغوی و نحوی آیه، مدلول «سرگشتگی» را در ضمن معنای «پراکنده شدن» تقویت می‌کند. با این توضیح که واژه «المبثوث» در بافت لغوی به معنای «پراکنده شدن و انتشار یافتن» (ابن منظور، ۱۹۹۹م، ج ۱: ۳۱۲) می‌باشد. در جایگاه نحوی نیز موقعیت این کلمه در مقام صفت برای واژه «الفراش» که از ماده «فَرَشَ: انتشار یافتن» (فخر رازی، ۱۴۰۱ق: ۷۱) گرفته شده است، مدلول ضمنی تحیر و سرگردانی را تأکید و تقویت و در نهایت، تصویر پراکندگی متحیرانه انسان‌ها را در روز قیامت تداعی می‌کند. نظر به این نکات، این انتظار از مترجمان می‌رفت که با اندکی ژرف‌نگری در دلالت‌های مختلف واژه «الفراش» و اکتفا نکردن به معنای قاموسی آن، برابریابی مناسبی را با توجه به فضای کلی

سوره و متناسب با تصویرسازی موجود در آیه ارائه می‌کردند تا سرانجام، پیام اصلی آیه به نحوی شایسته به مخاطب انتقال می‌شد. بر این اساس، ترجمه زیر پیشنهاد می‌شود:

○ **ترجمه پیشنهادی:** «روزی که همه انسان‌ها چون پروانه‌های در مانده به هر سو پراکنده می‌گردند».

شایان ذکر است که برابر نهاد «در مانده» وامدار مدلول‌هایی چون ناتوانی، تحیر و سرگشتگی و حرکت ناآگاهانه و بی‌هدف است.

□ ﴿وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ﴾ (القارعة/۵).

○ **فولادوند:** «و کوه‌ها مانند پشم زده شده رنگین شود».

○ **مکارم شیرازی:** «و کوه‌ها مانند پشم رنگین حلاجی شده می‌گردد».

در آیه چهارم، خداوند متعال یکی از حالات انسان را هنگام حادث شدن قیامت به تصویر کشید و در این آیه، به توصیف یکی دیگر از صحنه‌های هراسناک روز واقعه، آن هم در بستر طبیعت می‌پردازد. این مهم با کاربرد تشبیه محسوس و ساختار زبانی - بلاغی یکسان و مشابه با آیه قبل محقق شده است که سرانجام، به عینی‌سازی و باورپذیری مفهوم «القارعة» در وجود مخاطب می‌انجامد. چنین تصویری از قیامت با تشبیه «کوه‌ها» به «پشم رنگین زده شده» به مخاطب انتقال یافته است. بر اساس اسلوب تشبیهی آیه مذکور، شاهد فرایند تبدیل و صیوریت باصلاّب‌ترین نماد طبیعت (= کوه‌ها) به یکی از سست‌عنصرترین اشیاء (پشم زده شده) هستیم که حکایت از شدت و کوبندگی قیامت دارد. نکته‌ای که در نظام نحوی آیه درخور توجه، و در انتقال صحیح مفهوم آن با توجه به فضای کلی سوره مؤثر است، ترکیب وصفی «العهن المنفوش» می‌باشد. در بافت لغوی، واژه «العهن» در معاجم عربی به معنای «پشم رنگین» است (ابن منظور، ۱۴۰۵ق، ج ۲۹۷: ۱۳). خاصیت پشم، سبکی و تقریباً بی‌وزنی آن است. با این توصیف، قرار گرفتن واژه «المنفوش» - به معنای حلاجی شده (ر.ک؛ انیس و دیگران، ۱۳۷۸: ۹۴۰) - در جایگاه صفت برای «العهن» به منظور بیان مبالغه و نشان دادن نهایت پراکندگی و سبکی است (ر.ک؛

معصومی و شریفی تشنیزی، ۱۳۹۶: ۱۰۴). از این رو، مقید شدن مشبه‌به برای بیان شدت حال مشبه (= کوه‌ها) می‌باشد که به دنبال وقوع حادثه عظیم قیامت (القارعة) متلاشی شده، ذره ذره در فضا پراکنده خواهد شد.

مقایسه میان ترجمه‌های انجام‌یافته نشان می‌دهد که هر دو مترجم با رعایت اصل هم‌ارزی ترجمه، سعی در انتقال معنا و مفهوم آیه برآمده‌اند و تا حدودی موفق عمل کرده‌اند. اما نکته حائز اهمیت که از دید هر دو مترجم مغفول مانده‌است و در هیچ‌یک از ترجمه‌ها نیز بازتاب نیافته، افاده معنای مبالغه و تأکید برخاسته از بافت نحوی - بلاغی آیه است که بر اساس آن و به منظور بیان معنای دقیق مفهوم آیه می‌توان ترجمه زیر را پیشنهاد داد:

○ **ترجمه پیشنهادی:** «و کوه‌ها همچون پشم رنگین حلاجی شده در هوا پراکنده می‌گردد».

□ ﴿فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ﴾ (القارعة/۶).

○ **فولادوند:** «اما هر که سنجیده‌هایش سنگین برآید».

○ **مکارم شیرازی:** «اما کسی که (در آن روز) ترازوهای اعمالش سنگین گردد».

یکی از تفاوت‌های دو ترجمه بالا، اختلاف نظر مترجمان در بافت صرفی واژه «موازن» است. واژه مذکور که به صورت جمع مکسر ذکر شده، در شکل مفرد خود به دو صورت «میزان: ترازوی سنجش» و «موزون: سنجیده‌شده» آمده‌است (ر.ک؛ زمخشری، ۱۹۹۹م، ج ۶: ۴۲۱ و قرطبی، ۲۰۰۶م، ج ۹: ۱۵۸). با این توضیح، می‌توان به علت تفاوت ترجمه‌های فولادوند و مکارم در برابریابی «موازن» پی برد. برابریابی پیشنهادی مکارم برای این واژه، «ترازوهای اعمال» و برابریابی پیشنهادی فولادوند، «سنجیده‌هایش» می‌باشد که به نظر می‌رسد با توجه به دوجهی بودن صیغه مفرد آن، هر دو ترجمه صحیح باشد. نکته مهم در این راستا، دقت کافی نداشتن مترجمان در برابریابی دقیق «موازن» با توجه به روابط ساختاری عناصر نحوی و لغوی آن با آیات بعدی است. واژه «موازن» به عنوان یکی از

عناصر همنشین «تَقَلَّتْ» در جزء نخستین اسلوب شرطی (فعل شرط) قرار گرفته است و در جزء دوم اسلوب شرطی نیز جمله جواب شرط «فَهُوَ فِي عَيْشَةٍ رَاضِيَةٍ» آمده است. با توجه به رابطه سببیت و علیتی که میان فعل شرط و جواب شرط وجود دارد، پرواضح است که شرط حیات رضایت‌بخش در آخرت، سنگین شدن سنجیده‌ها و یا ترازوهای اعمال نیکوست؛ چراکه در نقطه مقابل آن، سبک بودن همین سنجیده‌ها و ترازوهای اعمال نیکو، مایه قرار گرفتن در جهنم می‌باشد و این نکته‌ای است که در آیات بعدی به آن اشاره شده است. بنابراین، به نظر می‌رسد مقید ساختن «موازین» (سنجیده‌ها و ترازوهای اعمال) به صفت «نیکو» یا «صالح» نکته مهمی است که از گفتمان کلی سوره و روابط ساختاری آیات به دست می‌آید؛ نکته‌ای که هیچ یک از مترجمان در برابری خود آن را در فرایند بازگردانی بازتاب نداده‌اند. شایان ذکر است که مقید ساختن سنجیده‌ها یا ترازوی اعمال به این صفت (صالح)، به طور ضمنی معنای کنایی نهفته در بافت بلاغی «تَقَلَّتْ موازین» را افاده می‌کند و آن، کسب رضایت خداوند و به تبع آن رسیدن به جایگاهی عظیم است؛ چنان که در آیه بعد ذکر شده است. در همین راستا، در تفسیر ابن عاشور و در باب توضیح «موازین» چنین آمده است: «ثقل الموازین، کنایه از رضایت حق تعالی از کثرت حسنات است؛ چراکه ثقل ترازو مستلزم ثقل سنجیده‌های برگزیده می‌باشد. چنین سنجشی در میان اعراب حکایت از فضل، شرف، مقام و منزلت دارد. بر این اساس، وقتی در زبان عربی گفته می‌شود: «فُلَانٌ لَا يُقَامُ لَهُ وَزَنٌ»؛ یعنی فلانی صاحب مقام و منزلت ارزشمندی نیست (ر.ک؛ ابن عاشور، ۱۹۸۴م، ج ۳۰: ۵۱۳). بنابراین، با دقت در بافت صرفی-نحوی و بلاغی آیه، ترجمه زیر پیشنهاد می‌شود:

○ ترجمه پیشنهادی: «و هر آن کس که سنجیده‌های صالحش سنگین گردد».

□ ﴿فَهُوَ فِي عَيْشَةٍ رَاضِيَةٍ﴾ (القارعة / ۷).

○ فولادوند: «پس وی در زندگی خوشی خواهد بود».

○ مکارم شیرازی: «در یک زندگی خشنودکننده خواهد بود».

نکته درخور تأمل در آیه فوق ترکیب زبانی- بلاغی «عیشة راضیة» است که موجب شده هر یک از مترجمان با توجه به دریافتی که از آن داشته‌اند، دو ترجمه تقریباً متفاوت ارائه دهند. در سطح دستوری، «عیشة» بر وزن «فعلة» اسم نوع یا همان مصدر نوع می‌باشد (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۹۹۷م: ۴۰۱). بنابراین، با توجه به چنین ساختاری، معنای لغوی آن بر نوعیت و چگونگی زندگی دلالت دارد. در سطح بلاغی نیز ترکیب «عیشة راضیة» دارای مجاز عقلی است (ر.ک؛ ابن‌عاشور، ۱۹۸۴م: ۵۱۴ و طباطبائی، ۱۹۹۷م: ۴۰۱). با این توضیح که اسناد «راضیة» به «عیشة» اسناد به غیر فاعل حقیقی و به اعتبار اسناد ضمیر فاعل به مفعول است. در نتیجه، مقصود از «عیشة راضیة»، «عیشة مرضیة» می‌باشد؛ یعنی همان زندگی مورد رضایت کسانی که سنجیده‌های بارزش آنان سنگین است که البته کاربست چنین اسناد مجازی برای بیان مبالغه در صفت رضایت‌مندی است، تا جایی که این رضایت و خشنودی در مقام صفت، جزء جدایی‌ناپذیر زندگی گردیده‌است (ر.ک؛ معصومی و شریفی‌تشنیزی، ۱۳۹۶: ۱۰۵). با توجه به توضیحات مذکور می‌توان گفت ترجمه فولادوند ناظر بر معنای مجازی «عیشة راضیة» است، اما هدف از کاربست مجازی را که همان مبالغه و تأکید می‌باشد، در بازگردانی خود انعکاس نداده‌است. در مقابل، ترجمه مکارم شیرازی از بافت مجازی یادشده غافل مانده‌است و صرفاً معنای ظاهری را مدنظر قرار داده‌است. علاوه بر این، در برابریابی معنای ظاهری نیز موفق نبوده‌است؛ چراکه «راضیة» بر وزن اسم فاعل برگرفته از فعل لازم «رَضِيَ» و به معنای راضی و خشنود می‌باشد، نه به معنای خشنودکننده.

○ ترجمه پیشنهادی: «پس وی در زندگی سراسر خوشی خواهد بود».

□ ﴿وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ﴾ (الفارعة / ۸).

○ فولادوند: «و اما هر که سنجیده‌هایش سبک بر آید».

○ مکارم شیرازی: «و اما کسی که ترازوهایش سبک است».

آیه هشتم در بافت دستوری مشابه با آیه ششم، و در تقابل معنایی با آن بیان شده است. این مهم به واسطه صنعت بلاغی- بدیعی از نوع تقابل مکمل^۱ میان دو واژه «تَقُلْتُ» و «خَفْتُ» تحقق یافته است. در توضیح آیه ششم بیان شد که مقصود از «تَقُلْتُ مَوَازِيَهُ»، سنگینی سنجیده‌های بارزش و نیکوست که به دنبال آن رضایت خداوند و سرانجام، زندگی سراسر خوشی را برای انسان به ارمغان خواهد آورد. در نقطه مقابل، چنانچه اعمال حسنه انسان به هنگام سنجش کم و سبک ارزیابی گردد، این امر نارضایتی خداوند را به دنبال دارد و در نتیجه، سرنوشتی ناخوشایند در انتظار او خواهد بود. با این توضیح، باید در فرایند بازگردانی، معادلی برای کلمه «خَفْتُ» بیان گردد تا معنای مثبت موجود در آیه ششم را نفی و در مجموع، نشانگر تقابل میان دو آیه باشد. نگاه به ترجمه‌های مورد بررسی نشان می‌دهد که هر دو مترجم در انتخاب برابر نهاد «سبک گشتن» عملکرد دقیقی داشته‌اند، ولی از آنجا که به معنای ضمنی برآمده از سطح دستوری و لغوی آیه - آن گونه که در بیان آیه ششم گذشت - توجه نداشته‌اند. بنابراین، ترجمه‌هایشان از هم‌ارزی کامل با متن مبدأ فاصله گرفته است؛ چراکه مقصود از عبارت «خَفْتُ مَوَازِيَهُ» در واقع، «قَلْتُ حَسَنَاتَهُ» است (یعنی اعمال صالحش کم باشد) (ر.ک؛ جاسم و معیوف، ۲۰۱۶م: ۱۶۵).

○ ترجمه پیشنهادی: «و هر آن کس که سنجیده‌های صالحش سبک گردد».

□ ﴿فَأُمَّهُ هَاوِيَةٌ﴾ (القارعة / ۹).

○ فولادوند: «پس جایش هاویه باشد».

○ مکارم شیرازی: «پناهگاهش هاویه (دوزخ) است».

این آیه بیان فرجام کسی است که سنجیده‌های صالحش سبک گردد. خداوند متعال در بیان این فرجام، به جای بیان مستقیم و صریح، در بافت بلاغی آیه با تعبیری کنایی- استعاری مقام و جایگاه انسان‌های گناهکار را به تصویر می‌کشد. آیه در بافت دستوری از هم‌نشینی از دو کلمه «أمه» و «هاویة» ترکیب شده است. واژه «أم» که در دلالت اولیه خود به معنای مادر می‌باشد، در بردارنده معانی و مفاهیم ضمنی متعددی چون عطف و مهربانی،

گذشت، ایثار و... می‌باشد. یکی از مدلول‌های برجسته این واژه، «ملجاً» و «مأمن» بودن مادر است؛ بدین معنا که مادر و آغوش وی پناهگاه کودک است. بر این اساس، ترکیب «فأمة هأویة» به معنای «مأواة هأویة» و در حقیقت، تعبیری کنایی و تهگم‌آمیز از حال دوزخیان است؛ یعنی بنا بر فرایند کنایی، مفهوم مأوی و ملجأ بودن از «أم» به «هاویة» منتقل شده است و به جای آنکه آغوش و دامان مادر پناهگاه انسان باشد، این هاویه و آتش جهنم است که پناهگاه جهنمیان است. علامه طباطبائی در تفسیر المیزان درباره‌ی ظرافت تصویری برخاسته از این عبارت کنایی می‌نویسد: «اگر هاویه را مادر دوزخیان خوانده، از این باب بوده که مادر مأوی فرزند و مرجع اوست. به هر طرف که برود دوباره به دامن مادر برمی‌گردد. جهنم هم برای دوزخیان چنین مرجع و سرانجامی است» (طباطبائی، ۱۹۹۷م، ج ۲۰: ۴۰۱). بی‌شک کاربست چنین تعبیری بیشترین تأثیر را در دل و جان مخاطب بر جای می‌گذارد. البته برخی از مفسران مدلول مأمن و ملجأ بودن واژه «أم» را در این آیه، ناشی از بافت مجازی عبارت «فأمة هأویة» دانسته‌اند و بر این اساس و به علاقه‌شبهاتی که میان این دو در پناه‌دهی وجود دارد، «أم» را استعاره از مسکن، مقر و مأوی گرفته‌اند (ر.ک؛ ابن‌عاشور، ۱۹۸۴م، ج ۳۰: ۵۱۴). نکته‌ی مهم دیگر در بافت لغوی آیه، مربوط به واژه «هاویة» می‌باشد. این واژه که از ماده «هوی- یهوی: فرورفتن، سقوط و افتادن» است، اسم فاعل به معنای ساقط و فروافتاده یا نابودکننده و به هلاکت رساننده می‌باشد. آرتور جفری ریشه‌ی این کلمه را در زبان‌های عبری از ماده hawâ و سریانی از ماده hawta یا hwyh و حبشی از ماده hawa به معنی آتش یا زغال افروخته دانسته است (ر.ک؛ ملک‌زاده، ۱۳۸۹: ۱۵۰-۱۵۲). در تفسیر ابن‌عاشور آمده است: «هاویه، دامنه‌ی میان دو کوه را می‌گویند که اگر انسان یا حیوان در آن سقوط کند، هلاک شود و نیز یکی از اسماء جهنم است» (ابن‌عاشور، ۱۹۸۴، ج ۳: ۵۱۴). زمخشری «هاویة» را یکی از اسامی آتش دانسته است و در توضیح آن چنین آورده است: «گویا آن آتش عمیقی است که دوزخیان در قعر ناپیدای آن می‌افتند» (زمخشری، ۱۹۹۸م، ج ۴: ۴۲۲).

با تأملی در مطالب یادشده می‌توان به مدلول مشترکی رسید که ناظر بر هر دو دیدگاه باشد. در این میان، «آتش» و «سقوط» دو معنای متناظر در رسیدن به مدلول موردنظر از کلمه «هاویه» هستند که باید در برگردانی به زبان مقصد مورد توجه قرار گیرد. بر این اساس، ترجمه زیر پیشنهاد می‌گردد:

○ ترجمه پیشنهادی: «در پرتگاه آتشین جهنم آرام خواهد گرفت».

□ ﴿وَمَا أَذْرَاكَ مَا هَيْهَ﴾ (القارعة / ۱۰).

○ فولادوند: «و تو چه دانی که آن چیست؟».

○ مکارم شیرازی: «و تو چه می‌دانی هاویه چیست؟!».

آیه دهم در توازن دستوری و بلاغی کاملاً مطابق با آیه سوم است و بافت زبانی همسانی با آن دارد. نوع «ما»ی استفهامیه و ماهیت مجازی، تکرار و کارکرد دلالتی آن، گفتمانی مشابه آنچه را که در آیه سوم شاهد بودیم، برای این آیه نیز رقم زده است. بر این اساس، کاربست مجازی «ما»ی استفهامیه که در معنای تهویل و ترعیب آمده است و تکرار آن که برای مضاعف ساختن این فضای هراسناک است، به نوعی القاء گر تصویر هولناک از «هاویه» می‌باشد و گفتمان حاکم بر آیه سوم را دوباره برای مخاطب تداعی می‌کند. علاوه بر این، عبارت «أذراک» نیز از لحاظ معنای لغوی همسان با آیه سوم است. از این رو، از مترجم این انتظار می‌رود که همان رویکردی را که در برگردانی آیه سوم اتخاذ کرده بود، درباره این آیه نیز به کار گیرد تا هم‌ارزی بافت زبانی متن اصلی و ترجمه رعایت گردد.

○ ترجمه پیشنهادی: «و تو [ای انسان]، از کجا دانی که هاویه (پرتگاه آتشین جهنم) چیست؟».

□ ﴿نَارٌ حَامِيَةٌ﴾ (القارعة / ۱۱).

○ فولادوند: «آتشی است سوزنده».

○ مکارم شیرازی: «آتشی است سوزان».

آخرین آیه از سوره، پاسخ استفهام موجود در آیه یازدهم است. خداوند متعال در این آیه به روشنگری و بیان ماهیت «هاویه» می‌پردازد و در این راستا، ترکیب وصفی «نارٌ حامیه» را ذکر می‌کند. نکته درخور تأمل در بافت دستوری آیه، همنشینی «حامیه» با «نار» می‌باشد که این امر کارکرد دلالتی ویژه‌ای به «نار» بخشیده‌است. «حامیه» در لغت از ماده «حمی - یحمی» به معنای «شدت حرارت» آمده‌است (ر.ک؛ فیروزآبادی، ۲۰۰۵م: ۱۲۷۶). توصیف آتش که خود حرارت دارد، به صفت «حامیه» صرفاً از باب تأکید معنای سوزاندگی آتش «هاویه» و بالا بردن غلظت معنایی آن است که این امر سرانجام، تهویل موجود در آیه قبل را نیز دوچندان می‌کند و تأثیری مضاعف در مخاطب بر جای می‌گذارد. در سطح بلاغی آیه نیز هدف از کاربست چنین گزاره خبری، چیزی جز افاده همین مدلول (مضاعف ساختن عذاب جهنم و تهویل آفرینی در مخاطب) نیست. این نکته‌ای است که اغلب مفسران بدان اشاره کرده‌اند. فخر رازی در این زمینه می‌نویسد: «حامیه از آن رو آمده که نشان دهد آتش دنیوی در قیاس با این آتش (هاویه) چیز قابل وصفی نیست» (فخر رازی، ۱۴۰۱ق، ج ۳۲: ۷۴). در تفسیر مراغی نیز آمده‌است: «این آتش از بقیه آتش‌ها سوزنده‌تر است و این یعنی بقیه آتش‌ها در مقایسه با شدت و حجم این آتش سوزان نخواهند بود» (المراغی، ۱۹۴۶م، ج ۳۰: ۲۲۸). دقت در ترجمه‌های مورد بررسی نشان می‌دهد که هیچ یک از مترجمان به معنای برخاسته از ترکیب وصفی مذکور توجهی نداشته‌اند و از این رو، بازگردانی دقیق از آیه نداشته‌اند. بنابراین، با عنایت به مطالب مذکور، ترجمه زیر پیشنهاد می‌شود:

○ ترجمه پیشنهادی: «[آن] آتشی بسیار شعله‌ور و پرحرارت است».

نتیجه‌گیری

بررسی هر یک از ترجمه‌های مورد پژوهش بر مبنای هم‌ارزی بافت زبانی میان متن مبدأ و متن مقصد در سطوح سه‌گانه دستوری، لغوی و بلاغی نشان می‌دهد که توجه مترجمان به این عنصر مؤثر در انتقال پیام آیات از یک سطح زبانی به سطح زبانی دیگر در نوسان است، به گونه‌ای که این نکته باعث شده تا در ترجمه برخی آیات، آن‌گفتمان حاکم بر متن اصلی به طور کامل انعکاس نیابد.

- در بازتاب لایه دستوری سوره، ترجمه مکارم شیرازی در همه آیات، جز آیات دوم، ششم و هشتم تا حدود زیادی موفق بوده است. از سویی دیگر، فولادوند نیز تجربه‌ای مشابه مکارم داشته است؛ یعنی جز آیات اول، ششم و هشتم، در بقیه موارد موفق به انعکاس سطح دستوری سوره در ترجمه خود شده است.

- در بازتاب سطح لغوی سوره، هر دو مترجم تجربه موفق‌تری نداشته‌اند، به طوری که می‌توان ناتوانی دو مترجم در انعکاس لایه لغوی سوره را به عنوان مهم‌ترین چالش ترجمه‌های مذکور مطرح کرد. بررسی ترجمه مکارم گویای آن است که وی تنها در آیات پنجم و ششم موفق به رعایت هم‌ارزی بافت لغوی بوده است. فولادوند نیز صرفاً در آیات پنجم، ششم و هفتم بافت لغوی سوره را در ترجمه خود رعایت کرده است.

- دو مترجم در انعکاس لایه بلاغی سوره در ترجمه‌هایشان تجربه‌های متفاوت داشته‌اند و از این رو، ترجمه‌هایشان در نوسان است. ترجمه مکارم شیرازی تنها در چهار آیه (۲، ۳، ۶، ۷ و ۱۰) موفق به رعایت لایه بلاغی سوره نبوده است. در سوی دیگر، فولادوند هم در پنج آیه (۲، ۳، ۶، ۹ و ۱۰) نتوانسته است رابطه‌ای هم‌ارز میان لایه بلاغی سوره و ترجمه خود برقرار کند.

در مجموع، با توجه به بررسی ترجمه آیات اول تا یازدهم سوره «القارعة» با محوریت لایه‌های سه‌گانه دستوری، لغوی و بلاغی آن می‌توان گفت که نقطه قوت هر دو مترجم در بازتاب بافت زبانی سوره «القارعة» به رعایت لایه دستوری اختصاص دارد. در مقابل، نقطه

ضعف هر دو مترجم در بازتاب لایهٔ لغوی سوره می‌باشد. در بازتاب لایهٔ بلاغی سوره نیز هر یک از دو مترجم با تجربهٔ متفاوت، موفقیت‌ها و ضعف‌هایی را داشته‌اند.

پی‌نوشت

۱- تقابل مکمل یکی از گونه‌های تقابل واژگانی است که در آن میان، دو واژهٔ متقابل هیچ‌گونه پیوستاری وجود ندارد و نفی یکی از دو واژه به منزلهٔ اثبات واژهٔ دیگر است (ر.ک؛ گرجامی، ۱۳۹۷: ۱۰۸). این نوع تقابل، میان واژگانی چون «باز/ بسته»، «مرده/ زنده» و ... مطرح است (ر.ک؛ صفوی، ۱۳۹۰: ۱۱۸).

منابع

- ابن جنی، أبو الفتح عثمان. (۱۹۵۲م.). *الخصائص*. تحقیق محمد علی النجار. ج ۱. القاهرة: دارالکتب المصریة.
- ابن عاشور، محمد الطاهر. (۱۹۸۴). *تفسیر التحریر و التنویر*. الجزء ۳۰. تونس: الدار التونسیة للنشر.
- ابن فارس، أحمد. (۱۹۷۹). *معجم مقاییس اللغة*. تحقیق عبدالسلام محمد هارون. الجزء الخامس. بیروت: دارالفکر.
- ابن منظور، محمد بن مکرم. (۱۴۰۵). *لسان العرب*. ج ۸. قم: نشر أدب الحوزة.
- _____ . (۱۹۹۹). *لسان العرب*. ج ۱. ط ۲. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- أنیس، ابراهیم، أحمد الزیات، حامد عبد القادر و محمد النجار. (۱۳۷۸). *المعجم الوسیط*. ج ۸. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- اولمان، استیفن. (۱۹۸۸). *دور الكلمة فی اللغة*. ترجمهٔ کمال بشر. القاهرة: مکتبة الشباب.
- بدیع یعقوب، امیل. (۱۳۸۵). *موسوعة الصرف و النحو*. ج ۴. قم: انتشارات استقلال.

- البركاوى، عبدالفتاح. (۱۹۹۱). *دلالة السياق بين التراث و علم اللغة الحديث*. القاهرة: دار الكتب.
- جاسم، علاء ناجى و حيدر عبدالزهره معيوف. (۲۰۱۶). «سورة القارعه - دراسة لغويه». *مجلة مركز دراسات الكوفة*. ع ۴۰. صص ۱۴۹-۱۷۷.
- جليلی، هدايت. (۱۳۷۲). *روش شناسی تفاسیر موضوعی قرآن*. تهران: انتشارات کوير.
- حجازی، محمود فهمی. (بی تا). *مدخل إلى علم اللغة*. القاهرة: دار قباء.
- حسن، عباس. (۱۴۳۱ق). *النحو الوافی*. ج ۱. قم: ذوی القربی.
- خلف، نوال. (۲۰۰۶م). *الأنسجام في القرآن الكريم (سورة النور نموذجا)*. رسالة الدكتوراه. الجزائر: جامعة الجزائر.
- زمخشري، محمود بن عمر. (۱۹۹۸م). *الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل و عيون الأقاويل في وجوه التأويل*. تحقيق عادل أحمد عبدالوجود و علي محمد معوض. الجزء السادس. رياض: مكتبة العبيكان.
- شاذلی، سيد بن قطب. (۲۰۰۳م). *في ظلال القرآن*. ج ۴. ج ۳۲. القاهرة: دار الشروق.
- شريعتی، غلام محمد و محمدباقر سعیدی روشن. (۱۳۹۳). «رابطه معناشناسی زبانی و تفسیر قرآن به قرآن با تأکید بر دیدگاه علامه طباطبائی». *قرآن‌شناسی*. س ۷. ش ۲. صص ۲۴-۵.
- شميسا، سيروس. (۱۳۹۱). *معانی*. ج ۳. تهران: نشر ميثرا.
- الصابونى، محمد على. (۱۹۸۱م). *صفوة التفاسير*. ج ۳. ط ۴. بيروت: دار القرآن الكريم.
- صالح الضامن، حاتم. (۱۳۶۰). *علم اللغة*. بغداد: دارالحكمة.
- صفوى، كوروش. (۱۳۸۴). *فرهنگ توصيفی معناشناسی*. تهران: فرهنگ معاصر.
- _____ . (۱۳۹۰). *درآمدی بر معناشناسی*. ج ۴. تهران: سوره مهر.
- الطباطبائی، محمد حسين. (۱۹۹۷م). *الميزان في تفسير القرآن*. ج ۲۰. بيروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.

الطبری، محمدبن جریر. (۱۹۹۴م). *تفسیر الطبری (جامع البیان فی تأویل آی القرآن)*. المجلد السابع. بیروت: مؤسسة الرسالة.

طهماسبی، عدنان، سعدالله همایونی و شیما صابری. (۱۳۹۲). «لایه‌های زبانی و بافت بیرونی در تعادل ترجمه‌ای». *پژوهش‌های ترجمه در زبان و ادبیات عربی*. س ۳. ش ۷. صص ۱۵۱-۱۷۶.

العیاشی، محمد. (۱۹۷۶م). *نظریه ایتاق الشعر العربی*. تونس: مطبعة العصری. فتوحی رودمعجنی، محمود. (۱۳۸۷). «ساخت‌شکنی بلاغی (نقش صناعات بلاغی در شکست و واسازی متن)». *نقد ادبی*. د ۱. ش ۳. صص ۱۰۹-۱۳۵. فخر رازی، محمدبن عمر. (۱۴۰۱ق). *تفسیر الفخر الرازی*. الجزء ۳۲. ط ۱. بیروت: دار الفکر.

الفیروزآبادی، محمدبن یعقوب. (۲۰۰۵م). *القاموس المحيط*. ج ۸. بیروت: مؤسسة الرسالة. قائمی‌نیا، علیرضا. (۱۳۸۸). *بیولوژی نص (نشانه‌شناسی و تفسیر قرآن)*. قم: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

قرطبی، محمدبن أحمد. (۱۴۲۷ق). *الجامع لأحكام القرآن*. الجزء الثاني و العشرون. ط ۱. بیروت: مؤسسة الرسالة.

کت‌فورد، جی. سی. (۱۳۷۰). *یک نظریه ترجمه از دیدگاه زبان‌شناسی (رساله‌ای در زبان‌شناسی کاربردی)*. ترجمه احمد صدارتی. تهران: نشر نی. کزازی، میرجلال‌الدین. (۱۳۸۷). *معانی (زیباشناسی سخن پارسی)*. چ ۷. تهران: انتشارات کتاب‌ماد.

کنوش، عواطف. (۲۰۰۷م). *الدلالة السياقية عند اللغويين*. لندن: دارالسیاب. گرجامی، جواد. (۱۳۹۷). «کارکرد تقابل واژگانی و بافت دوقطبی آن در انتقال مفهوم الوهیت در مناجات‌نامه امیرالمؤمنین^(ع)». *لسان مبین*. د ۹. ش ۳۲. صص ۱۰۱-۱۲۰. لطفی‌پور ساعدی، کاظم. (۱۳۷۷). *درآمدی به اصول و روش ترجمه*. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

المراغی، أحمد مصطفى. (۱۹۴۶م.). *تفسیر المراغی*. ج ۳۰. القاهرة: مصطفى البابی الحلبي بمصر.

مزبان، علی حسن. (۲۰۰۴م.). *الوجیز فی علم الدلالة*. ط ۱. لیبیا: دار شموع الثقافة. معصومی، محمد حسن و فاطمه شریفی تشنیزی. (۱۳۹۶). «تحلیل عناصر زیباشناسی و معناشناسی در سوره القارعه بر اساس روش ساختارگرایی». *زیبایی‌شناسی ادبی*. ۸د. ش ۳۱. صص ۹۵-۱۱۵.

مکارم شیرازی، ناصر و دیگران. (۱۳۸۷). *تفسیر نمونه*. ج ۳۷. تهران: دار الکتب الإسلامية. ملک‌زاده، علی. (۱۳۸۹). «"هاویه" چگونگی برگردان آن در ترجمه‌ها و تفسیرهای فارسی قرآن کریم». *مطالعات تاریخی قرآن و حدیث (صحیفه مبین سابق)*. د ۱۶. ش ۴۷. صص ۱۴۶-۱۵۸.

منصوری، مهرزاد. (۱۳۸۹). «بررسی ترجمه قرآن کریم به لحاظ آرایش واژگانی». *مطالعات ترجمه*. ۸د. ش ۳۰. صص ۲۱-۳۶.

Nida, E.A. and Charles R. Taber. (1982). *The Theory and Practice of Translation*. Leiden: E. J. Brill.